

شکوفه زمانی

مادر شهید عباس زرگری می گوید: «در بهشت معصومه یا دین پیکر پسر عباس با او درددل کردم و گفتم اگر حرف‌های من را متوجه می‌شوی، چشم‌هایت را باز کن و به من نگاه کن. دیدم عباس چشم راستش را باز کرد.» شهید عباس زرگری متولد ششم بهمن ماه ۱۳۴۰ در شهر قم بود که در ۲۴ دی ماه ۱۳۶۵ در شلمچه در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.او از طلاب حوزه علمیه قم بود که تحصیل در دانشگاه جیهه را ترجیح داد و داوطلبانه عازم شد. **گفت‌وگویی** ما با مهین اشعری دین، مادر شهید را پیش رو آرید. در ادامه نیز **گفت‌وگویی** کوتاهی با مهری زرگری، خواهر بزرگ‌تر شهید انجام دادیم.

حاج خانم کمی از زندگی خودتان بگویید. شهید در چه محیطی پرورش پیدا کرد؟

ما یک زندگی معمولی داشتیم. خانه‌مان ارث پدر همسر بود. من چهار فرزند دارم که شهید دومین فرزند خانواده و تک‌پسر بود. پدر شهید حدود ۱۱ سال پیش به رحمت خدا رفته است. من خودم در دوران جوانی کار خیاطی می‌کردم و خیلی منصفانه با مشتری‌ها برخورد داشتم و همیشه به مشتری‌ها می‌گفتم هر چقدر راضی هستید پول دوخت دهید. همسر شاطر نان سنگکی بود و به گفته خودش حتی دو رکعت نماز صبحش قضا نشده بود. هیچ وقت بدون وضو پشت پاروی پخت نان نرفته بود. هر دو در زندگی مقید بودیم لقمه حرام وارد زندگی‌مان نشود. هر چهار فرزندم فرهنگی بودند و در این زمینه فعالیت می‌کردند.

عباس هم کار فرهنگی داشت؟

عباس هنرجوی هنرستان قدس قم بود. هنوز درش تمام نشده بود که انقلاب شد و بعد از یک سال بیلمش را گرفت. با بچه‌محل‌هایش در خلیه فعالیت می‌کردند. پشت بام می‌رفتند و «الله اکبر» می‌گفتند. پسر موقعی که دبیرستان می‌رفت با جمع کردن یکسری از بچه‌های همفکر خودش به تظاهرات می‌رفت. یاد است سمر کوچه‌ها یا اسبیری می‌نوشت: «اینجا به خانه امام راه دارد.» می‌پرسیدم: «اینها چی هست که می‌نویسی؟» می‌گفت: «همسرها را روی دیوار منگنص می‌کنم که بچه‌های محل‌های دیگر که با منطبقه ما آشنایی ندارند موقع فرار دست‌آموران نیفتند.» بعدها پسرم معلم پرورشی یک مدرسه شد.

شهید دانش آموز هنرستان بود، پس چطور به حوزه علمیه رفت؟

عباس از بچه‌های شاگرد اول هنرستان کار و دانش بود. می‌توانست بدون کنکور در رشته راه و ساختمان درس بخواند که متأسفانه دانشگاه مدتی دانشجو بدون کنکور نمی‌گرفت. عباس هم رفت درس حوزه خواند. به تحصیل در امور مذهبی علاقه داشت. اما دوباره درس حوزه را رها کرد. وقتی پرسیدیم چرا این کار را کردی؟ گفت: «بچه‌ها فکر می‌کنند به خاطر فرار از سربازی درس حوزه را انتخاب کرده‌ام.» در صورتی که چون تک‌پسر بود و سن پدرش بالا بود می‌توانست اصلاً سربازی نرود، ولی با این همه اوصاف سال ۱۳۶۰ داوطلبانه برای خدمت سربازی اقدام کرد. به سلامتی یکی از شهرستان‌های استان آذربایجان غربی رفت. بعد به مهیاد منتقل شد. به من می‌گفت: «مادر بیا فرامنده لشکر ارومیه را ببین تا من را در بخش عقیدتی و سیاسی ببیناد.» به کارهای فرهنگی

و تبلیغی علاقه زیادی داشت و از آنجا تماس

می‌گرفت و سفارش کتاب و نوارهای سخنرانان معروف مانند آقای خورشیدی و… را می‌داد و ما برایش تهیه می‌کردیم. عباس مسئول خرید ابزار فرهنگی برای هم‌زمانش بود. زیاد فرصت نمی‌کرد که به مرخصی بیاید. خودش می‌گفت پشت تمام پول‌هایی که برای خرید دستش بود می‌نوشت: «مام را دعا کنید» که فرماندهاش بارها به او گفته بود دموکرات شما را شناسایی می‌کنند و ممکن است شهیدت کنند. از این به بعد لباس یقه‌آخوندی نپوش و محاسن خودت را بلند نکن. اما عباس در جواب گفته بود: «مدل لباسم را عوض نمی‌کنم هرچه که سرنوشتم باشد همان است.»

آرزوی شهادت داشت؟

بله همیشه به من می‌گفت: «مامان برای من دعا کن که اگر شهید شدم جنوب شهید شوم نه در غرب کشور!» به او می‌گفتم: «چرا این حرف را می‌زنی؟» می‌گفت: «در غرب کشور دشمن از پشت به صورت نامردانه خنجر می‌زند اما در جنوب دشمن رودرو حمله می‌کند. نهایتاً یکی می‌زنی دو تا می‌خورى یا برعکس!» وقتی که عباس در ارتش دو سال سربازی‌اش طی شد چون به رشته راه و ساختمان علاقه داشت به مدت ۹ ماه مه با شهرسازی مهیاد همکاری کرد. مدل‌هایی که دموکرات‌ها و کومله در شهر مهیاد می‌ساختند ایشان با گروهشان می‌رفتند خراب می‌کردند. ضدانقلاب شناسایی‌اش کرده بود و می‌خواستند ترورش کنند. به همین خاطر پسرم یک مدتی محافظ داشت. خلاصه یک مدتی بعد پی قم برگشت و درس حوزه‌اش را ادامه داد.

ایشان که دو سال خدمت در مناطق جنگی بود چطور شد دوباره به جبهه رفت؟

عباس هیچ‌وقت ارتباطش را با جبهه قطع نکرد. همیشه برای تبلیغات در مسیر جبهه تردد می‌کرد. حتی یکبار ماه رمضان به جبهه رفته بود. پسر خاله خودم که هم‌رمز عباس بود برایم تعریف کرد: «یکبار عباس را در گرمای اهواز دیدیم. به او گفتم ذوقول می‌بوم یا نه تا ماه رمضان تمام شود. الان نمی‌توانم با شما بیایم.» به او گفتم: «چطور توانستی در هوای گرم اینچاروزه بگیری؟» گفت: «تا الان گرمم و خدا کمک کرده و بقیه را کمک خواهد کرد.» پسرم بار آخری که به جبهه رفت برای شرکت در عملیات رفت.

کدام عملیات بود؟ نحوه شهادتش چطور بود؟

برای شرکت در عملیات کربلای ۵رفت. رزمنده لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب قم بود. یکی از دوستانش تعریف می‌کرد: «شبی که عباس به شهادت رسید تا صبح بیدار بود و نماز می‌خواند و دعا می‌کرد. بعد اهای عملیات شدیم.» پسرم ۲۴ دی ماه ۱۳۶۵ مورد اصابت رگبار مسلسل دشمن قرار گرفت و به فیض شهادت رسید. وقتی که پیکرش را آوردند دیدم درسه‌جه جای بدنش یک سوراخ گلوله است. بعد از تشییع در گلزار علی ابن جعفر قم خاکسپاری شد.

ماجرای گشودن چشم شهید چه بود؟

بعد از شیدن شهادت عباس خیلی گریه کردم و رفتم سردخانه بهشت معصومه. آن روز ۶ شهید آورده بودند. بر گم‌های روی در نوشته بودند که اجازه ورود به داخل سردخانه را نمی‌دادند. فرمایش اجازه ملاقات دادند. طبق عادتی که با پسرم داشتیم همیشه در کارها با هم صحبت

مناجات‌نامه عباس

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با مادر و خواهر طلبه شهید عباس زرگری

مناجات‌نامه عباس برای مابه یادگار مانده‌است

و برگشت به من گفت: «امکان دارد شما بعداً بتوانی من را ببوسی ولی من نمی‌توانم شما را ببوسم.» دو بار من را بوسید و رفت؛ تا موقعی که پیکرش را آوردند و در بهشت معصومه او را بوسیدم. هم‌اکنون تمام وسایل شخصی عباس و عکس‌های او، جفیه و مهر خونی‌اش به عنوان آثار جنگی توسط بنیاد شهید در موزه شهدا نگهداری می‌شود.

پسر تان وصیتنامه هم داشت؟

بله؛ عباس در هر دو عملیات کربلای ۴ و ۵ که در سال ۱۳۶۵ شرکت داشت وصیتنامه نوشته بود. مردی دوران‌دیش آرزوی سعادت اخروی برای خودش داشت. وقتی همراه مادرش را داخل خاک بگذارم چارم را به گردنم بستم و با کمک دیگران دستم را زیر سر عباس گذاشتم و او را داخل قبر گذاشتم. بوسیدمش و خدا را شکر کردم فرزندی به من داد که در طول این مدت ۲۵ سال یک لحظه هم گناه نکرد. ■■■

خواهر شهید

تفاوت سنی شما با شهید چند سال است؟ گویا برادر تان با شما همکار بود؟

من متولد ۱۳۳۵ هستم و پنج سال از شهید بزرگ‌تر هستم. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام دهید و اجر و مزد آن را از خدا بگیرید.» شیفت‌بعذاب‌ظهر مدرسه سمیه که پسر‌ها بودند برادرم به عنوان معلم پرورشی فعالیت داشت. مدرسه کتابخانه نداشت خود عباس کارهای اولیه را برای افتتاح کتابخانه انجام داد. بعد که جبهه رفت طی نامه‌هایی که برای هم می‌نوشتیم به من گفت: منتظر بودجه نباشید. خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید که ما توانستیم به بزرگ‌تر رسید. موقعی که من مدیر مدرسه بودم، ایشان معلم پرورشی بود و همیشه می‌گفت: «هر کاری می‌کنید برای رضای خدا انجام